



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

جلسه بیست و هشتم؛ سه شنبه ۱۳۹۳/۸/۲۷

نقد مرحوم امام بر کلام محقق ایروانی قائدهما

حضرت امام علیه السلام در کتاب *البیع*^۱ در مقابل محقق ایروانی علیه السلام با صراحت می فرماید: «علی» در همه جا مفید حکم وضعی است؛ چه به افعال اسناد داده شود، چه به اموال و چه به عین خارجی.

توضیح مطلب این که «علی» که برای استعلاء است ظهور دارد در این که متعلقش بر ذمه گذاشته شده و بر عهده مستقر شده است؛ یعنی همان طور که «علی» در «زید علی السطح» بیان می کند که زید بر سطح استقرار پیدا کرده است، وقتی گفته می شود «لله علی کذا»، «علی أن أفعَل کذا» و «لزید علی مال» به این معناست که متعلق «علی» - چه فعل باشد چه مال و چه عین خارجی - بر ذمه استقرار پیدا کرده و به عنوان دین محسوب می شود. پس همان طور که اگر ذمه‌ی شخص به «مال» مشغول باشد، این اشتغال ذمه حتی بعد از موت هم باقی است و باید از اصل ترکه خارج شود، «عمل» و «فعل» هم که به وسیله‌ی «علی» برای خدا

۱. کتاب *البیع* (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۳۷۷:

أقول: الظاهر ظهور «علی» فی الاستقرار علی العهدة، من غیر فرق بین إسنادها إلى الفعل أو المال، فقوله تعالى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ إِلَى آخِرِهِ ظاهر فی استقرار الحجّ علی عهدة المستطيع، و أنّه صار دیناً علیه، و لهذا لو ذهبت استطاعته وجب علیه الحجّ و استقرّ فی ذمّته، و لو مات یخرج من ماله، فلو كان صرف تکلیف سقط بموته أو سلب استطاعته، لم یکن وجه له، و الوضع فی الآیة الکریمة یتستفاد من علی لا غیر.

و الظاهر أنّ هذا منشأ ما ورد فی قضیة الخنعمیة عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دین الله أحقّ بالقضاء.

و الظاهر من «علی» الاستعلائیة أنّ المال أو العمل و الفعل محمول علی العهدة، و مستقرّ علیها، کاستقرار زید علی السطح؛ بدعوی أنّ العهدة و الذمّة شیء، یقع ثقل المال و نحوه علیه، فمثل «لله علی کذا» أو «علی أن أفعَل کذا» ظاهر فی أنّ ذلك الأمر دین من الله تعالی علیه، و لهذا یقال: «إنه وفي به» و یؤمر بالوفاء بالنذر، و فی التکلیف المحض لا یصحّ ذلك الإطلاق إلّا بتأویل.

بر ذمه می آید دارای همین حکم است. به همین خاطر گفته اند اگر مستطیعی که حج بر ذمه اش مستقر شده فوت کند و حج را به جا نیاورد هزینه آن از اصل ترکه اش برداشته می شود و این شاهی از آیه ندارد جز لفظ «علی» در کریمه **﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾**^۱ در حالی که اگر وجوب حج فقط حکم تکلیفی بود، باید با موت مکلف ساقط می شد؛ چراکه میت قابلیت تکلیف ندارد.

مرحوم امام در ادامه دو شاهد محقق ایروانی **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** بر این که «علی» در روایت ظهور در حکم تکلیفی دارد را پاسخ می دهند:

پاسخ به شاهد اول محقق ایروانی **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ**

شاهد اول این بود که مدخول «علی» در روایت «ید» است و چون ذمه در مورد «ید» معنا ندارد، پس روایت ظهور در تکلیف دارد. امام **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** در پاسخ می فرماید^۲: این که «علی» به ید اضافه شده:

یا مبنی بر ادعاست که شخص عبارت از ید است، کأن تمام شخص در ید او متراکم شده است. نظیر این که به ربیته^۳ (دیدبان) اطلاق عین می شود، به این اعتبار که جمیع قوای ربیته به منزله قوه واحدی می باشد که همان بینایی اوست و چشم است که وظیفه اصلی را بر عهده دارد، پس ادعاء بر او اطلاق عین می شود. در روایت هم ید اطلاق شده ولی مراد خود شخص و ذوالید می باشد که ادعاء بر او ید اطلاق شده به این اعتبار که ید وظیفه اصلی را ایفاء می کند.

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۹۷: **﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾**

۲. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۳۷۸:

ثم إن إضافة علی إلى البید و جعل ما أخذت عليها، إمّا مبنیة علی دعوی أن الشخص عبارة عن البید الآخذة، كما أن الأمر كذلك فی إطلاق «العین» و إرادة «الربیة» فإنه أيضاً مبنی علی دعوی أن الربیة باعتبار جمع قواه كانه فی قوه واحدة هی العین صار جمیع حقیقه هو العین. ففی المقام یدعی أن الغاصب و نحوه كانه صار یداً، فأطلق البید و أراد معناها الحقیقی استعمالاً، و ادعی كون الشخص الآخذ هو البید، فأراد جداً أن ما أخذ الشخص علی عهده. و هو نظیر ما روی عنه (صلی الله علیه و آله و سلم) فی حق المؤمنین «هم ید علی من سواهم» بدعوی أنهم لوحدتهم و اجتماعهم، و جمع قواهم علی ضد الكفار، و كون مظهر طردهم إیّاهم و خذلانهم بهم هو أیديهم، فكأنهم ید واحدة علی من سواهم. أو مبنیة علی الكناية عن الشخص الآخذ، كما يقال فی مقام لزوم رد الأمانة أو الدين: «بأی ید أخذت لا بد أن تردّه بها» أو يقال: «البید تعرف البید» فی بیان أن كل من أخذ شيئاً لا بد أن یردّه هو بعینه، و لا یحوّله إلى غیره.

۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۸۲:

الربیة: الطلیعة، و إنما أنوه لأن الطلیعة يقال له العین إذ بعینه ینظر و العین مؤنثة. و إنما قيل له عین لأنه یرعی أمورهم و یخرسهم. و حکى سبويه فی العین الذی هو الطلیعة: أنه یدکر و یؤنث، فبقال ربی و ربیة. فمن أنث فعلی الأصل، و من ذکر فعلی أنه قد نقل من الجزء إلى الكل، و الجمع: الریایا ... و الاسم: الربیة، و هو العین و الطلیعة الذی ینظر للقوم لثلاث یدهمهم عدو، و لا یكون إلا علی جبل أو شرف ینظر منه.

یا مبنی بر این است که ید کنایه از شخصِ آخذ است، نظیر این که در مقام ردّ امانت چنین تعبیر می شود که «از هر دستی که بگیری، باید به همان دست برگردانی» که مراد این است باید امانت را به صاحبش برگرداند.

پاسخ به شاهد دوم محقق ایروانی رحمته الله علیه

شاهد دوم این بود که «ما»ی موصول در «ما أخذت» ظهور در عین خارجی دارد؛ زیرا «أخذ» فقط به عین خارجی تعلق می گیرد و چون عین خارجی به ذمه نمی آید مگر بعد از تلف، پس روایت فقط حکم تکلیفی را بیان می کند.

حضرت امام رحمته الله علیه در پاسخ می فرماید^۱: مانعی ندارد عین خارجی هم به عهده و ذمه بیاید، کما این که در

۱. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۳۷۹:

ثم إن الظاهر: هو أن نفس ما أخذ يعلّق على عهدة الآخذ، ولا مانع من جعل الشخص على العهدة اعتباراً، كما في الكفالة؛ فإن فيها يكون الشخص المكفول على عهدة الكفيل، وهو أمر عرفي، فتأمل.

فيمكن أن تقع العين على العهدة إلى زمان الردّ، وهو يختلف عرفاً، فمع كون العين موجودة، يكون الردّ والتأديّة بوجه، ومع تلفها فما هو الأقرب إليها يعدّ من مراتب الردّ والتأديّة عرفاً. وبالجملة: بعد تصوّر عهدة العين الخارجيّة، يؤخذ بالظهور، ولا حجة في رده. إلّا أن يقال: إن ما وقع عليه اليد هو الموجود الخارجي، فإن كان ما وقع عليه اليد بوجوده الخارجي على عهدة الآخذ، فلا إشكال في عدم بقائه بعد التلف والمعدوميّة، فلا بدّ أن يسقط الضمان بتلفه، وكذا إن كان ذلك، الماهيّة الموجودة، والماهيّة المعرّاة عن الوجود لم يقع عليها اليد، ولا يمكن وقوعها عليها.

وإن اعتبر الشيء الواقع عليه اليد في العهدة لا بوجوده الخارجي، فلا إشكال في عدم وقوع اليد عليه لا بوجوده الخارجي. وإن قيل: إنّه يعتبر الوجود الخارجي باقياً ففيه: أنّه مع كون ما وقع عليه اليد هو الوجود الحقيقي، لا ما يعتبر بقاؤه الذي يرجع إلى الوجود الاعتباري؛ ضرورة عدم بقاء الوجود الحقيقي أن ذلك خلاف ظاهر الحديث؛ فإنّ الظاهر منه أنّ المضمون ما هو الموجود خارجاً، لا الأعمّ منه ومن المعدوم الذي يعتبر موجوداً باقياً.

وبالجملة: ما وقع عليه اليد لا يبقى بعد التلف والعدم بالضرورة، واعتبار البقاء يرجع إلى الوجود الاعتباري، وهو غير المضمون، فلا وجه معقول مقبول عرفاً و عقلاً لما أفيد، وهذا هو المحذور لو فرض ظهور الحديث فيما ذكر، مع أنّه ممنوع كما سيأتي مفصّلاً.

وهنا احتمال آخر، لعله مراد من قال بضمان المثل أو القيمة، وهو: أنّ ماهيّة الضمان أمر تعلّقي، هو أنّه لو تلف المضمون تكون الخسارة عليه، فقول (صلى الله عليه وآله وسلم) على اليد ما أخذت، معناه أنّ ضمانه عليه إلى زمان الأداء، والضمان فعلی، لكنّ ماهيّة أمر تقدیری، فثبوت هذا الأمر التقديري قد يكون تقدیرياً كما قبل الآخذ، فإنّه يصحّ أن يقال: «إن أخذته كان ضمانه عليك» ولا يصحّ أن يقال: «ضمانه عليك».

وقد يكون فعلياً كما بعده، فيصحّ أن يقال: «إنّ ما أخذت مضمون عليك» ومعنى ذلك أنّه لو تلف لا بدّ لك من جبران خسارته، فالضمان ثابت فعلاً وإن كانت ماهيّة أمراً تقدیرياً. بل يمكن أن يكون غير تقدیری، وهو عهدة درك خسران الغير ونحوه، وهو فعلی مع وقوع اليد، و تقدیری مع عدمه.

وعلى هذا لا يرد عليه: أنّ الظاهر من على اليد ثبوت الضمان والعهدة فعلاً لا تقدیراً، وهذا أوفق بفهم العقلاء.

إلّا أن يقال: إنّ ضمان العين لدى العقلاء عبارة عن عهدة نفسها؛ بمعنى أنّه إذا جعل شيء في ضمان شخص و قبله، يطالب بنفس العين، لا مثلها

باب کفالت وقتی شخصی کفیل می‌شود که دیگری را عند الاحتیاج حاضر کند، به این معناست که آن شخص به عهده‌ی او آمده است، پس در ما نحن فیه هم مانعی ندارد عین به عهده‌ی آخذ آمده باشد، کأنّ عین در ظرف ذمه‌ی او قرار گرفته است. حال اگر نفس عین باقی بوده و تلف نشده باشد، معنای استقرار آن بر ذمه‌ی آخذ آن است که نفس عین را حاضر کند و تحویل دهد. و اگر عین تلف شده باشد بدین معناست که چون نمی‌تواند نفس عین را حاضر کند، پس باید بعض مراتب عین - مثل یا قیمت - را که أقرب به آن است أداء کند.

مرحوم امام در ادامه اشکالی بر کلام خود وارد کرده و آن را دارای محذور می‌دانند، سپس از اشکال خود جواب می‌دهند و در نهایت می‌فرمایند:

أنّ الضمان فی جمیع الموارد بنظر العرف عبارة عن عهدة الخسارة لدى التلف،
فمطالبة نفس العین لیست لأجل اقتضاء الضمان، بل لأنّ العین مع وجودها لا بدّ و أن تردّ،
ضمن الطرف أم لا، و مع التلف يطالب بالعوض؛ لاقتضاء الضمان، و ستأتی تتمّة لذلك.

ضمان در تمام موارد در نظر عرف، به معنای به عهده آمدن خسارت در صورت تلف است. پس مطالبه‌ی نفس عین به خاطر اقتضاء ضمان مستفاد از «علی» نیست تا بگویید عین به عهده آمده است، بلکه طبق قاعده‌ی اوّلی است که اگر عین باقی باشد باید آن را به مالکش ردّ کرد؛ چه طرف مقابل ضامن باشد یا نباشد، پس لزوم ردّ عین به معنای ضمان نیست. بله اگر عین تلف شده باشد به اقتضاء ضمان مطالبه‌ی عوض - مثل یا قیمت - می‌شود.

مرحوم امام در این جا بیش از این بحث را ادامه نمی‌دهند و همان‌طور که ملاحظه فرمودید، از عبارات ایشان استفاده می‌شود که به نتیجه‌ی نهایی نرسیدند، لذا مطلب را به بحث مثلی و قیمی ارجاع می‌دهند.

در بحث مثلی و قیمی هم در ابتدا به ضرر قاطع می‌فرماید^۱: ضمان معهود نزد عقلاء به معنای به عهده

و قیمتها، و مع فقدها يطالب بالعوض.

فإذا قال الحمّامی: «ضع ثوبک هاهنا و علی ضمانه» یرجع صاحب التوب إلیه بعین ثوبه بمقتضى الضمان، و مع التلف یرجع إلی مثله أو قیمتته اضطراراً؛ لکونهما من مراتب أداء العین، فالمعنی الأوّل مع کونه ظاهر الروایة، أوفق بارتکاز العقلاء.

و یمکن أن یدفع: بأنّ الضمان فی جمیع الموارد بنظر العرف عبارة عن عهدة الخسارة لدى التلف، فمطالبة نفس العین لیست لأجل اقتضاء الضمان، بل لأنّ العین مع وجودها لا بدّ و أن تردّ، ضمن الطرف أم لا، و مع التلف يطالب بالعوض؛ لاقتضاء الضمان، و ستأتی تتمّة لذلك.

۱. کتاب البیع (للإمام الخمینی)؛ ج ۱، ص ۵۰۶.

التحقیق أن ینال: إنّ الضمان المعهود المغروس فی أذهان العقلاء، هو عهدة الغرامة و الخسارة، ففی المثلی بالمثل، و فی قیمی بالقیمة یوم

آمدن غرامت و خسارت عین در صورت تلف است که در مثلیات ضمان آن به مثل، و در قیمیات به قیمت است. و این که بگوییم ضمان به معنای به عهده آمدن نفس عین است، این خلاف معهود و متعارف نزد عقلاست.

سپس تصریح می‌کنند که از روایت «علی الید ما اخذت حتی تؤدی» و نیز سایر روایات، استفاده نمی‌شود که در صورت تلف عین، نفس آن به ذمه‌ی آخذ می‌آید، پس به طریق اولی قبل از تلف، نفس عین به ذمه نمی‌آید. ایشان در نهایت می‌فرمایند: «هذا اقرب بنظر القاصر عجاله و إن خالف ما مرّ منا إلی الان»؛ یعنی توجه دارند بعض مطالبی که در بحث مثلی و قیمی فرمودند با بعض مطالبی که در بحث ضمان مقبوض به عقد فاسد فرموده بودند سازگاری ندارد.

به هر حال، به نظر می‌رسد ایشان نتوانستند به نظر قطعی برسند، هرچند در هر دو مبحث ضمناً پذیرفتند که در نظر عقلاء، عین به ذمه نمی‌آید؛ چه هنگامی که تلف شده باشد و چه هنگامی که باقی باشد. ایشان در آخر باز یک «و التحقیق»^۱ ذکر کرده‌اند که مفادش آن است که از «علی» ضمان تعلیقی استفاده

الإتلاف، و إنَّ ضمان العین بمعنی أنَّ نفس العین علی عهدة الضامن فی المثلیات و قیمیات، خلاف المتعارف و المعهود عندهم، و فی مثله لا بدّ من ورود دلیل صریح مخالف لبناهم و دیدنهم، کما فی دية الكلب التي وردت فیها روایات صریحة معتبرة. و أمّا مثل ما وردت فی باب الضمانات، کضمن الید و الإتلاف، کحدیث الید و غیره ممّا مرّت دلالتہ علی تعلق الضمان بالأعیان، و ما وردت فی جنایات البهائم، و ممّا هی دون ذلك فی الدلالة، فلا یقصد فی ذهن العرف و العقلاء منها ما یخالف بناءهم فی الضمانات. فلا یفهم من قوله (صلى الله عليه و آله و سلم) علی الید ما أخذت. أنَّ نفس المأخوذ حال التلف فی العهدة، فضلاً عن سائر الروایات؛ فإنَّ البناء علی وقوع ما أصابت الدابة علی العهدة، أمر مستنکر فی نظر العرف. فحمل تلك الروایات علی کثرتها علی الضمان المعهود المغروس فی أذهان العقلاء حمل قریب جداً، موافق لفهم العرف و العقلاء، مع الغمض عن المعارض، و به یدفع التعارض المتوهم بین الروایات، فیکون الضمان فی جمیع أبوابه، ما هو المعروف بین الأصحاب، و المعهود عند العقلاء. و هذا اقرب بنظر القاصر عجاله، و إن خالف ما مرّ منا إلی الآن یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ. بل الظاهر من حدیث الید غیر ما أفاده المحققون، ممّا لزمه التعرّض لأداء التالف، حتّى یلتزم بأنَّ أداء المثل و القيمة أداء للشیء بنحو، کما أشرنا إلیه.

۱. همان، ص ۵۰۷:

و التحقیق: أنَّ الغایة المذكورة فی غایة للضمن، و العهدة فی زمان وجود العین؛ فإنَّ قوله (صلى الله عليه و آله و سلم) علی الید ما أخذت یراد منه أنَّ الآخذ ضامن للمأخوذ؛ بمعنی أنه لو تلف تكون خسارته علیه، و غایة هذا الأمر التعلیقی أی عهدة الخسارة علی فرض التلف، هو أداء نفس العین لیس إلیا، فلو استولی أحد علی مال غیره یمکن ضامناً؛ أی علی عهده خسارته، ما لم یصل المال إلی صاحبه و إن خرج عن استیلاء المستولی، وقع تحت استیلاء غیره أم لا.

و هذا هو الظاهر من حدیث الید، الموافق لبناء العقلاء فی باب الضمان؛ فإنَّ قوله مثلاً «ألق مالک فی البحر و علی ضمانه» أی علی خسارته لو تلف.

می‌شود، به این معنا که عین مأخوذه اگر تلف شد، ضمان و خسارت آن به عهده‌ی آخذ است و این ضمان تعلیقی ادامه دارد تا نفس عین به مالک برگردانده شود؛ یعنی غایت مذکور در روایت، غایت این ضمان تعلیقی است. علی‌ای حال مرحوم امام در نهایت، به عهده آمدن نفس عین را انکار می‌کنند.^۱

کلام سید یزدی رحمته در دلالت «علی» بر ضمان

سید یزدی رحمته عباراتی در عروة دارند که از آن استفاده می‌شود احکام متعددی بر «علی» به اضافه‌ی «لام جر» بار کرده‌اند، هرچند تصریح نمی‌کنند که این احکام، مستفاد از «علی» یا «لام جر» یا مجموع هر دو است.^۲ بله، تمسکی^۳ به دلیل خارجی دارند که «إِنَّ دِينَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَقْضَى»^۴.

۱. پس نتیجه‌ی کلام حضرت امام رحمته این شد که ایشان به عهده آمدن نفس عین را انکار می‌کنند، ولی این طور نیست که مثل محقق ایروانی رحمته آن را شاهد بر این بدانند که روایت فقط در صدد بیان حکم تکلیفی است، بلکه می‌فرمایند روایت در صدد بیان حکم وضعی ضمان تعلیقی است به این معنا که عین مأخوذه اگر تلف شد ضمان و خسارت آن به عهده‌ی آخذ است و این ضمان تعلیقی ادامه دارد تا نفس عین به مالک برگردانده شود؛ یعنی غایت مذکور در روایت، غایت این ضمان تعلیقی است. بنابراین دلالت روایت بر ضمان مقبوض به عقد فاسد تمام است. (امیرخانی)

۲. جناب سید یزدی رحمته ادعا می‌کنند جمیع واجبات الهیه دین برای خدا می‌باشد در حالی که این طور نیست که تمام ادله‌ی واجبات الهیه مشتمل بر «علی» یا «لام جر» باشد. پس نمی‌توان گفت ایشان دین بودن واجبات الهیه را از «علی» یا «لام جر» استفاده کرده‌اند. بله تمام مثال‌هایی که در مورد نذر ذکر کردند همه مشتمل بر «علی» و «لام جر» است. (امیرخانی)

۳. تمسک به این روایت برای اثبات دین بودن متعلق «علی» نیست، بلکه برای تأکید این مطلب است که باید دین الهی قضاء شود. یعنی بعد از این که اثبات شد متعلق «علی» دین است این روایت تأکید می‌کند که باید قضاء شود. بله با نظر به تمام روایت که در ذیل ذکر شده می‌توان گفت که از روایت استفاده می‌شود جمیع واجبات الهی دین محسوب می‌شوند. (امیرخانی)

۴. این مضمون در دو روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده که هیچ کدام در اصول روایی شیعه ذکر نشده، بلکه از مجامع روایی اهل سنت نقل شده است، کما این که در غنیة النزوع به آن تصریح می‌کند:

✓ غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، ص ۱۰۰:

و يعارض المخالف في قضاء العبادة عن الميت بما رووه عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وآله قال: من مات و عليه صيام صام عنه وليه، و رووا أن امرأة جاءت إلى النبي صلى الله عليه وآله فقالت: إنه كان على أمي صوم شهر، فأقضيه عنها؟ فقال صلى الله عليه وآله: أ رأيت لو كان على أمك دين أ كنت تقضيه؟ قالت: نعم، فقال صلى الله عليه وآله: فدين الله أحق أن يقضى، و مثل ذلك رووا في الحج في خبر الخنعمية عنه صلى الله عليه وآله حين سألته عن قضاة عن أبيها.

علامه نیز در تذکره و مختلف می‌فرماید:

✓ تذكرة الفقهاء (ط - الحديثه)، ج ۶، ص ۱۷۴:

رواه العامة عن ابن عباس، قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله، فقال: يا رسول الله إن أمي ماتت و عليها صوم شهر أ فأقضيه عنها؟ قال: (لو كان على أمك دين كنت قاضيه؟) قال: نعم، قال: (فدين الله أحق أن يقضى).

✓ مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۳، ص ۵۳۴:

عبارت عروة در مسأله‌ی هشتم از مسائل مربوط به قضاء حج منذور چنین است:

التحقیق أن جمیع الواجبات الإلهیة دیون لله تعالی سواء كانت مالا أو عملا مالیا أو عملا غیر مالی فالصلاة و الصوم أيضا دیون لله و لهما جهة وضع فذمة المکلف مشغولة بهما و لذا یجب قضاؤهما فإن القاضی یفرغ ذمة نفسه أو ذمة المیت و لیس القضاء من باب التوبة أو من باب الکفارة بل هو إتیان لما كانت الذمة مشغولة به و لا فرق بین کون الاشتغال بالمال أو بالعمل بل مثل قوله «الله علی أن أعطی زیدا درهما» دین إلهی لا خلقی فلا یكون الناذر مدیونا لزید بل هو مدیون لله لدفع الدرهم لزید و لا فرق بینه و بین أن یقول «الله علی أن أحج أو أن أصلی رکعتین» فالکل دین الله و دین الله أحق أن یقضى كما فی بعض الأخبار و لازم هذا کون الجمیع من الأصل.^۱

تحقیق مطلب این که تمام واجبات الهیه، دیون برای خداوند متعال هستند؛ چه مال باشند (مانند خمس و زکات)، چه عمل مالی (مانند حج)، و چه عمل غیر مالی (مانند صوم و صلوات). پس نماز و روزه دیون برای خداوند متعال است که جهت وضعی دارند و ذمه‌ی مکلف مشغول به آن دو است. به همین خاطر قضای آن دو واجب است، پس قضا کننده ذمه‌ی خود و ذمه‌ی میت را فارغ می‌کند.

قضاء از باب توبه یا کفاره نیست، بلکه اتیان آن چیزی است که ذمه به آن مشغول شده است. و فرقی نمی‌کند اشتغال ذمه به مال باشد یا عمل، بلکه مثل «الله علی أن أعطی زیدا درهما» دین الهی است نه حق الناس. به همین خاطر ناذر، مدیون به خداوند متعال است که یک درهم به زید بپردازد و فرقی بین این مثال و «الله علی أن أحج أو أن أصلی رکعتین» نیست. پس همه‌ی این موارد دین برای خداوند متعال است و همان گونه که در اخبار وارد شده، دین خداوند متعال أحق به قضاء است. لازمه‌ی این کلام آن است که همه‌ی این موارد از اصل مال محسوب شوند.

پس سید یزدی رحمته الله علیه می‌فرماید تمام واجبات الهیه - حتی عمل غیر مالی مانند صوم و صلاة^۲ - دین برای

رواه سعید بن جبیر، عن ابن عباس قال: جاء رجل الى النبی صلی الله علیه [و آله] فقال: یا رسول الله ان أمتی ماتت و علیها صوم شهر أ فأقضیه عنها؟ قال: لو کان علی أمک دین أ کنت تقضیه عنها؟ قال: نعم، قال: فدین الله أحق أن یقضى. و هذا الحدیث و ان أورده الجمهور فی الصحیح إلا أنه مناسب للمعقول.

۱. العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲. سید رحمته الله علیه در مسأله‌ی چهارم از بحث صلاة استیجاری عروة تصریح می‌فرماید: اگر صلاة و صوم کسی قضاء شود و آن شخص فوت کند، هزینه‌ی آن همانند دیون مالی، از اصل ترکهاش محسوب می‌شود هر چند وصیت نکرده باشد.

خدا می‌باشد، لذا اگر قضای هر یک از واجباتی که مکلف آن را انجام نداده و فوت کرد هزینه‌ی مالی داشته باشد، باید هزینه‌ی آن از اصل ترکه برداشته شده و قضاء گردد. هم‌چنین بیان می‌کنند فرقی بین نذر برای خداوند متعال و نذر برای شخص خاص نیست؛ مثلاً «لله علیّ أن أذبح بقرة» با «لله علیّ أن أعطی زیداً درهماً» فرقی ندارد و در هر دو مثال، ناذر مدیونِ خداوند متعال است. کما این‌که این دو مثال با «لله علیّ أن أحجّ» یا «لله علیّ أن أصلی رکعتین» که عمل غیر مالی است فرقی ندارد و همه این مثال‌ها دین برای خداست و اگر ناذر به نذرش عمل نکرد و فوت کرد هزینه‌ی قضاء آن از اصل ترکه کسر می‌شود.

نظر مختار در دلالت «علی» بر ضمان

حقیقت آن است که در اصطلاح و عرف، دو نوع ذمه وجود دارد:

۱. ذمه در اموال لا بما هی اعیان خارجیّه؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «علی فلان درهم» استعمال «علی» در این امور حداقل به ظهور انصرافی، به این معناست که ذمه‌ی فرد مشغول است، لذا تمام آثار اشتغال ذمه را دارد؛ یعنی اگر فرد امتناع کرد، می‌توان مثل یا قیمت را از اموالش برداشت و اگر فوت کرد از اصل ترکه‌اش کاسته می‌شود.

۲. ذمه در غیر اموال اعمّ از اعیان خارجیّه یا افعال؛ ذمه در این امور به این معناست که فرد باید از عهده‌ی فعل مناسب عین یا عهده‌ی آن عمل برآید و إلا حجّت علیه او بوده و مؤاخذ است. به عبارت دیگر استعمال «علی» در این موارد به این معناست که وظیفه‌ی شخص این است که آن عمل را انجام دهد؛ مثلاً می‌گوییم: «علی کلّ طالبٍ أن یدقّ دروسه» به این معنا که وظیفه‌ی هر طالب علمی این است که دروس خود را با دقت بخواند. پس استعمال «علی» در این موارد به معنای به عهده و ذمه آمدن متعلق آن نیست آن‌چنان که دین به ذمه می‌آید.

بنابراین نظر مختار ما این شد که «علی» اگر به اموال غیر از عین خارجی تعلق گیرد مفید حکم وضعی است و اگر به عین خارجی یا به افعال تعلق گیرد، بیش از حکم تکلیفی از آن استفاده نمی‌شود.

پس اطلاق کلام مرحوم ایروانی که فرمود «علی» در همه جا مفید حکم تکلیفی است و نیز اطلاق کلام

مسأله: إذا علم أن علیه شیئا من الواجبات المذكورة وجب إخراجها من تركته و إن لم یوص به و الظاهر أن إخباره بكونها علیه یکفی فی وجوب الإخراج من التركة. (العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۴۵)

البته این فتوای سید، فتوای تقریباً نادری است و جلّ محشّین عروة با این کلام مخالف بوده و بر ایشان اشکال کرده‌اند.

مرحوم امام که در ابتدا فرمود «علی» همیشه مفید حکم وضعی است، تمام نیست؛ چراکه گفتیم اگر متعلق «علی» اموال غیر اعیان خارجی باشد، نوعاً ظهور در حکم وضعی دارد إلا ما خرج بالدلیل، و اگر متعلق آن افعال یا عین خارجی باشد، بیش از حکم تکلیفی از آن استفاده نمی‌شود.

اما در مورد دلالت روایت «علی الید ما اخذت حتی تؤدی» با استفاده از مطلب فوق می‌گوییم:

از آن‌جا که متعلق «علی» در این روایت ظهور در عین خارجی دارد، پس مستفاد از «علی» حکم تکلیفی است و اصلاً روایت در مقام بیان حکم وضعی و ضمان نیست،^۱ بلکه روایت بیان می‌کند اگر شخصی بر اموال دیگری استیلاء یافت، واجب است آن را به مالکش برگرداند، و مفاد آن مانند آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲ می‌باشد که بیان می‌کند واجب است امانت را حفظ کرد و به صاحبش برگرداند.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی

۱. به نظر می‌رسد ضمان تعلیقی که مرحوم امام رحمته فرمودند مناسب‌تر باشد و ظهور روایت در آن است که باید عین را به مالک برگرداند و اگر

عین تلف شد ضامن است. (امیرخانی)

۲. سوره ی نساء، آیه ۵۸: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ

اللَّهُ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾